



مهار بنیادگرایی اسلامی و منافع استراتژیک مشترک میان آمریکا و اسرائیل

علی اکبر جعفری^۱

چکیده

یکی از موضوعاتی که در دهه های اخیر امنیت دولت های منطقه خاورمیانه را به مخاطره انداخته است مسئله مهار بنیادگرایی اسلامی است. گرچه اصطلاح بنیادگرایی ریشه در تفسیر گزینشی از دین مسیحیت دارد که به دهه ۱۴۹۰ جامعه غرب باز می گردد ولی در دهه های اخیر علیه کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفته است. با پایان جنگ سرد به ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منافع متحدان استراتژیک (آمریکا و اسرائیل) در مبارزه با کمونیسم جای خود را به مبارزه با بنیادگرایی اسلامی داده است. نظریه "ساموئل هانگتینتون" و "فرانسیس فوکویاما" موضع گیری سیاست مداران آمریکایی و اسرائیلی را علیه اسلام به عنوان دشمن مشترک میان مسیحیت و یهودیت تقویت نموده و بر اساس نظریه "استفن والت" برقراری اتحاد ویژه میان دو دولت را مستحکم تر نموده است. پژوهش حاضر با هدف شناخت اهداف متحدان استراتژیک و موضعگیری دولت های اسلامی منطقه خاورمیانه، تلاش می گردد دیدگاه های آمریکایی ها و اسرائیلی ها را نسبت به بنیادگرایی اسلامی تحت دو دسته بندی منسجم "مصالحه گرایان" و "تقابل گرایان" مورد بررسی قرار دهیم. از نظر مصالحه گرایان روند مسلط اسلام گرایی نه به عنوان تهدید علیه غرب بلکه بسیار منقطع و پویاست. اسلام گرایان تنها با سیاست های مداخله گرایانه غرب در منطقه مخالف اند. استفاده از قدرت سخت افزاری و خشونت آمیز علیه دولت های اسلامی نه تنها کارآمد نبوده است بلکه موجب می شود تا اسلام گرایان سوار بر موج پشتیبانی عمومی بر مسند قدرت قرار گیرند. در برابر این دیدگاه تقابل گرایانی نظیر پرل ماتر و دیگران قرار دارند که معتقدند اسلام و دموکراسی ذاتا در تضاد با یکدیگر قرار دارند. در این پژوهش نشان داده خواهد شد که چگونه آمریکا با متحد منطقه ای آن اسرائیل در مبارزه با بنیادگرایی اسلامی هماهنگ عمل می کند و در صورت نیاز ساختارهای نظام منطقه ای و ژئوپولیتیک آن را تغییر می دهند. بر همین اساس دولت هایی نظیر عراق، ایران، عربستان، افغانستان و نیز جنبش حزب الله لبنان به عنوان "مطالعه موردی" مورد تبیین و بررسی قرار خواهند گرفت.

واژگان مهم: بنیادگرایی، مصالحه گرایان، تقابل گرایان، منافع استراتژیک مشترک، خاورمیانه